

«حقانیت حکومتی» چیست و کیست که این «حق» را می‌دهد؟»

تاریخ ایران، فرهنگ ایران نیست و فرهنگ ایران، نه زرتشتیگریست و نه شریعت اسلام. فرهنگ مردمی ایران را نباید با اینها مشتبه ساخت.

فرهنگ سیاسی هر ملتی، هویت آن ملت است که منش و رفتار او را معین و نمودار می‌سازد نه تاریخ سیاسی‌اش. فرهنگ سیاسی ما ایرانیان، در شاهنامه و داستان‌های پهلوانان آن، در منش و رفتارشان، در یقین و استواری و استقلال به خود، در جوانمردی و تعهدشان در دفاع از اصل «قداست جان و زندگی»، برایمان بجا مانده است. این منش و این یقین به خود، امروز نیاز رستاخیز فرهنگی ایران و زایش ایرانِ نو است. در این نوشتار کوتاه، یکی از بن‌مایه‌های ژرف و مردمی این فرهنگ، سراندیشه «فر» را، بررسی می‌کنم.

سرچشمه‌ی قدرت در حکومت دموکراسی همه مردم هستند. این مردم هستند که به افراد یا گروه و حزب سیاسی، قدرت سیاسیِ حکومتی_مَشروط و برای زمانی محدود را «می‌بخشند». پس بنابراین همواره می‌بایست قدرت حکومتی را، تنها و تنها، از «حقانیت» دهنده اصلی یعنی از مردم، «کسب» کرد. به سخنی دیگر، **قدرت همیشه «کسب‌کردنی» است نه رُبودنی**. چنین حکومتی که قدرت سیاسی را از مردم کسب نموده، دارای «حقانیت»ِ حکومتی_مردمی می‌باشد. (آنچه در زبان انگلیسی *«لجیتمیسی» می‌گویند) طبعاً، پیایند چنین درکی از «حقانیت حکومتی» آن است که، هر حکومتی جز این، سلب‌کننده حق مردم به حکومت و ربایند قدرت است. از آنجا که ربایند قدرت و چنین حکومتی فاقد «حق» به حکومت‌گری است، قدرت خود را به الله، به اسلام و یا امام‌زمان و... نسبت می‌دهد و از آن "مشروعیت" می‌گیرد.

واژه "مشروعیت" که انطباق یافتن با شریعت باشد، «حقانیت» نیست و این دو تفاوتی ژرف از یکدیگر دارند. «حقانیت» بر اساس ارزش‌های اخلاقی و حقوقی انسان (مردم) استوار است. سرچشمه‌ی این ارزش‌ها، یقین انسان به خود و استقلال و حاکمیت اوست (نمونه: پهلوانان در شاهنامه) نه ایمان به یک آموزه و یا شخصی برگزیده از الهی. پس بکاربردن و اینهمانی دادن آنها با یکدیگر، نه تنها نادرست که گم‌بخشی بسیاری را پدید می‌آورد.

ما در فرهنگ ایرانی، تجربیات مایه‌ای و ژرفی را دارا هستیم که شوربختانه از سوی "روشنفکران" بخاطر ناآشنائی‌شان با فرهنگ اصیل ایران نادانسته و نادیده مانده است و درست امروز ما در پیکار با شریعت اسلام، برای رستاخیز فرهنگی ایران به آن نیاز فراوان داریم.

سراندیشه‌ی «فر و فر کیانی» و «آفرین‌گویی» مردمان به دارنده‌ی «فر»، بیان و عبارت‌بندی «حقانیت حکومتی» و آرمان ایرانی در هزاره‌ها بوده و اکنون نیز هست.

کسی حق به حکومت کردن داشته، که به سبب کردارهای نیک و زیبایش، برای زندگی و شادی جان‌ها، از سوی مردم «شناخته» گردد.

کسی حق به حکومت کردن داشته و از سوی مردم «شناخته» می‌گردیده، که درد و آزار را از زندگی مردم دور می‌کرده است.

«جمشید» یا جم دارای «فر» است و حق به حکومت دارد، چون زندگی هر انسانی را می‌پرورد و درد و آزار را از زندگی انسان‌ها در گیتی می‌زداید.

این «فر» **همیشگی و ثابت** نیست. به عبارت ایران باستان، فر «**گریز پا**» است هر آنی که دارنده آن، از نگرهبانی جان و شادساختن زندگی مردمان، دست بکشد و دیگر به آن وفادار و متعهد نباشد.

این است که از نو می‌باید «فر» را بدست آورد. یعنی اعتماد و شناسائی از سوی مردم همواره می‌بایست از نو، و از سر برقرار گردد تا دارنده فر شد.

این «فر» **ارثی** نیست، و از پدر و یا شخص دیگری به فرزند منتقل نمی‌گردد. حتی «شاهی» در ایران جلوتر ارثی نبوده و سپس به دلائل دیگری ارثی ساخته شده است. فردوسی در شاهنامه بخوبی این ایده را روشن ساخته است:

« فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و زعنبر، سرشته نبود

زداد و دهش یافت، این نیکوئی تو دادو دهش کن، فریدون توئی»

پس این ایده به ما می‌گوید، که سراندیشه‌ی «فر» یک اندیشه‌ی همگانی است و در تخصص و یا خویش‌کاری شخص ویژه‌ای نبوده و هرکسی را با انجام دادن کار نیک، زدودن درد از زندگی مردم، و شاد ساختن آنان، دارای لیاقت و شایستگی داشتن «فر» می‌داند.

در دوره ساسانی، و چیره‌گی نخستین حکومت دینی زرتشتی در ایران، موبدان «فر کیانی و جمشیدی» را از محتوا خالی و بجایش «فر ایزدی» یا «فر موبدی» را نشانند. اهورامزدا اکنون خالق «فر» گشته بود.

با این چرخش، به فرهنگ سیاسی ایران بزرگترین لطمه و آسیب را وارد نمودند. دیگر کردارهای نیک و نگرهبانی از زندگی مردمان و شادی و آرامش آنها به کسی «فر» نمی‌داد و معیار این ارزش بشمار نمی‌آمد. دیگر «فر» تابشی نبود که اصل پیوند باشد. زدودن درد و پروردن زندگی و جان‌ها معیار نبود. به عبارت امروزی دیگر، حکومت لائیک جمشیدی که سرمشق و آرمان حکومتی ایرانی بود، از میان رفت. آنچه جایگزین آن شده بود، پایبندی به آئین زرتشتیگری و گوش‌سپردن و تابعیت به موبدان بود، که اکنون «تاج‌بخش» و منتقل‌کننده «فر ایزدی» گشته بودند.

پس از غلبه و چیره‌گی اسلام بر ایرانیان، ته مانده‌ی این اندیشه بزرگ فرهنگ ایرانی، هرچند مسخ‌گردیده، در مقابله با مفهوم «خلافت» تسنن اسلامی، در تفکر اقلیت شیعه، بشکل «مرجع تقلید» برای انتخاب رهبری، از سر راه یافت. تنها کافی است که به تفاوت تسنن و تشیع در دامنه‌ی رهبری اندکی خیره شویم تا مطلب روشن و درک گردد. این است که مفهومی چون «ولی فقیه» تنها در ایران عبارت‌بندی می‌گردد و در حکومت و اجتماع اعمال می‌شود. بدین ترتیب دستگاه و تشکیلات آخوندی شیعی‌ای، ناخودآگاه از اعماق فرهنگ ایرانی تغذیه و حقانیت به

رهبری بر اساس اندیشه «فر» پیدا می‌کند هر چند که در کشمکش با مشروعیت شریعتش قرار گیرد.

یقیناً "می‌توان امید داشت و سراندیشه‌ی بزرگ «فر» را از زیر چنگال آخوند رهانید و به دامنه سیاست و جایگاه درستش، از نو باز گردانید. این زمانی است که روشنفکران میهن‌دوست ایرانی، بر اساس جدگرفتن و اندیشیدن به مسائل و معضلات جامعه با مغز خود، دامنه شناخت از فرهنگ‌شان ژرف‌تر گردد و تنها در سطح تاریخ سدسال اخیر و اسیر در نگاه دیگران نیز نماند.

رضا ایرانی

[Http://Arttaa.wordpress.com](http://Arttaa.wordpress.com)

Legitimacy *